

# آنچه در اتاق اتفاق افتاد

## خاطرات کاخ سفید

جان بولتون

مشاور سابق امنیت ملی ایالات متحده

ترجمه

محمد خجسته



مؤسسه انتشارات نگاه

تأسیس: ۱۳۵۲

## فهرست

- فصل اول: طولانی‌ترین راه‌پیمایی به سمت ساختمان ضلع غربی کاخ سفید ۹۰۰
- فصل دوم: اکنون زمان گریستن نیست! ۵۷
- فصل سوم: آمریکا رها می‌شود ۷۹
- فصل چهارم: قلاب سنگ سنگاپوری ۱۰۱
- فصل پنجم: داستان سه شهر ۱۶۱
- فصل ششم: روسیه ناامیدکننده ۲۰۱
- فصل هفتم: ترامپ به سمت درب خروج از سوریه و افغانستان می‌رود  
و نمی‌تواند آن را پیدا کند ۲۳۱
- فصل هشتم: آشوب به عنوان روش زندگی ۲۷۹
- فصل نهم: ونزوئلا آزاد ۳۰۷
- فصل دهم: رعد و برق از جانب چین ۳۵۱
- فصل یازدهم: ورود به هتل هیلتون هانوی،  
سپس خروج و وقت بازی پن‌مون جوم ۳۸۹
- فصل دوازدهم: ترامپ راه خود را گم می‌کند و به سیم آخر می‌زند ۴۴۳
- فصل سیزدهم: از ماموریت مبارزه با تروریسم  
تا ماموریت تقریباً موفقیت آمیز کمپ دیوید ۵۱۳

۵۳۷.....	فصل چهاردهم: پایان ایدیل
۵۸۳.....	فصل پانزدهم: حرف آخر
۵۹۷.....	در مورد نویسنده

## فصل اول: طولانی‌ترین راهپیمایی به سمت ساختمان ضلع غربی کاخ سفید



یکی از جاذبه‌های مشاور امنیت ملی بودن تعدد و حجم چالش‌هایی است که با آن روبه‌رو هستید. اگر علاقه‌ای به آشفتگی، تردید، و ریسک ندارید – توأم با دلواپسی دایمی، قدرت تصمیم‌گیری که باید اتخاذ کنید، حجم زیادی کار، تعامل با شخصیت‌های بین‌المللی و داخلی و خوددرگیری‌های غیرقابل وصف – به سراغ کار دیگر بروید. مشاور امنیت ملی بودن هیجان‌انگیز است اما تقریباً غیرممکن است که برای دیگران توضیح دهید چگونه قطعات کاملاً ناسازگار باهم جور می‌شوند.

نمی‌توانم نظریه جامعی از دگرگونی و تغییر شکل دولت ترامپ ارائه دهم زیرا غیرممکن است. با این حال، فهم عرفی واشینگتن از مسیر ترامپ اشتباه است. مردم عادی فکر می‌کنند ترامپ همیشه آدم عجیب و غریبی است. او در پانزده ماه اول ریاست جمهوری‌اش همیشه مردد، بی‌ثبات و تحت تأثیر «محور بزرگان»<sup>۱</sup> بود و

---

۱. (axis of adults) این اصطلاح را جان بولتن برای سیاستمداران سایه و پشت صحنه در کاخ سفید (آقا بالاسرها) به کار می‌برد.

در تصمیماتش تعلل می‌کرد. با این حال، با گذر زمان ترامپ اعماد به نفس بیشتری یافت، از محور بزرگان جدا شد، همه چیز از هم پاشید و دور و بر ترامپ فقط «بله قربان‌گوها» ماندند.

تکه‌های این فرضیه درست است، اما تصویر کلی آن ساده انگارانه می‌نماید. محور بزرگان در بسیاری موارد سبب مشکلات ماندگاری شد، نه به این دلیل که آنها در مدیریت ترامپ موفق بودند، همان‌طور که از ما بهتران این کار را انجام داده‌اند (توصیف مناسبی که من از زبان فرانسوی برای اطلاق به کسانی که از نظر اخلاقی خود را برتر از ما می‌دانند، انتخاب کردم)، بلکه درست برعکس. آنها برای برقراری نظم تقریباً کاری انجام ندادند، و کاری که انجام دادند مطمئناً آنقدر خود خدمتی و کوچک شمردن بسیاری از اهداف شفاف ترامپ بود (خواه با ارزش و خواه بی ارزش) که باعث تشدید تفکرات بدگمان و مشکوک در ترامپ شدند، و کار را برای کسانی که بعداً آمدند تا با رئیس جمهور در مورد خط‌مشی‌های مشروع تبادل نظر کنند سخت‌تر کردند. مدت‌ها تصور می‌کردم وظیفه مشاور امنیت ملی کمک فکری به رئیس جمهور برای اتخاذ تصمیم‌های درست و پی‌گیری اجرای درست آنها توسط مقامات اجرایی است. نحوه کار شورای امنیت ملی در دوره‌های مختلف ریاست جمهوری متفاوت بود، اما هدف اصلی ارائه مشاوره درست به رئیس جمهورها بوده است.

از آنجا که محور بزرگان در انجام وظیفه خود توفیق چندانی نداشت، ترامپ نه تنها در اداره کشور، بلکه در اداره خود کاخ سفید هم مستأصل ماند. مسئولیت وضع پیش‌آمده فقط بر عهده محور بزرگان نبود، خود ترامپ نیز بی‌تقصیر نبود. او معتقد بود می‌تواند قوه مجریه را اداره کند و سیاست‌های امنیت ملی را به طور غریزی با تکیه بر روابط شخصی با سران کشورهای خارجی، و با شوهای تلویزیونی که همیشه در آستین دارد، مدیریت کند. اکنون غریزه، روابط شخصی، و شوهای تلویزیونی ابزار اصلی رئیس جمهور هستند، اما نه برای مدت طولانی. تحلیل، برنامه ریزی، نظم و انضباط فکری، ارزیابی نتایج، اصلاحات دوره‌ای و مانند اینها از نظر

ترامپ سد راه تصمیمات ریاست جمهوری هستند و به مذاق او چندان خوش نمی‌آیند. شما فقط ظاهر ماجرا را می‌بینید.

بنابراین، نمی‌توان انکار کرد که انتقال قدرت ترامپ به طور جبران ناپذیری سرهم بندی شد. روند ضروری و سلسله مراتبی که باید برای تعیین مقامات اجرایی، نه تنها در انتخاب مشاوران ترامپ که سابقه اجرایی چندانی نداشتند، بلکه حتی در پست‌های رده پایین قوه مجریه اتفاق می‌افتاد، هرگز اجرا نشد. ترامپ و بیشتر افراد تیمش اصلاً منشور حکومت داری را بلد نبودند یا درک نمی‌کردند. من وارد هرج و مرج موجود شدم، و مشکلاتی را دیدم که می‌توانست در اوایل دولت جدید حل و فصل شود. بدیهی است که نه جایجایی‌های مداوم مقامات و پست‌ها و نه سیاست به قول هابز «جنگ همه با همه» کمکی به حل ماجرا نمی‌کرد. شاید زیاده‌روی باشد که بگویم توصیف هابز از وجود انسان به صورت «گوشه‌گیر، فرومایه، کثیف، پست، و ضعیف» دقیقاً زندگی در کاخ سفید بود، اما بسیاری مشاوران کلیدی در پایان دوره تصدی‌شان به این نوع سیاست تمایل داشتند. همان‌طور که در کتاب «تسلیم‌گزین نیست» توضیح دادم، رویکرد من در خصوص اداره امور دولت همیشه این بوده که تا آنجا که ممکن است تشریفات زائد اداری را در جایی که خدمت می‌کنم (دولت، دادگستری، نمایندگی ایالات متحده آمریکا برای توسعه بین‌المللی) حذف کنم به طوری که بتوانم راحت تر اهدافم را تحقق بخشم.

هدف من این نبود که یک کارت عضویت بگیرم بلکه این بود که گواهینامه رانندگی بگیرم. این طرز فکر در کاخ سفید ترامپ رایج نبود. در دیدارهای اولیه‌ام از اداره ضلع غربی، تفاوت‌ها بین این ریاست جمهوری و ریاست جمهوری‌های قبلی که من در آنها خدمت کرده بودم، حیرت‌آور بود. آنچه در یک روز در خصوص یک موضوع خاص اتفاق می‌افتاد، اغلب شباهت چندانی با آنچه در روز بعد یا روز پس از آن رخ می‌داد، نداشت. به نظر می‌رسید کمتر کسی متوجه آن بود، یا به آن اهمیت می‌داد، یا علاقه‌ای به رفع آن داشت. بهتر نشدن اوضاع حزن‌آور بود اما نتیجه‌گیری گریزناپذیری بود که تنها پس از پیوستن به دولت متوجه شدم.